

بررسی چگونگی تکوین دولت در افغانستان معاصر (۱۷۴۷-۱۹۷۰ م) بر اساس نظریه عصبيت

عبدالرحيم واحدی زاده^۱ سید محمد جمال موسوی^۲

چکیده

نوشتار حاضر با بهره‌گیری از نظریه عصبيت ابن‌خلدون، فرایند تکوین، تثبیت و زوال دولت در افغانستان را در بازه‌ی ۱۷۴۷ تا ۱۹۷۳ واکاوی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که دولت ابدالی بر پایه‌ی عصبيت قبیله‌ای پشتون‌ها شکل گرفت. در ادامه، خاندان محمدزایی با تکیه بر عصبيت تازه‌ای، دولت جدیدی بنیان نهاد و عبدالرحمن خان این عصبيت را با خشونت دولتی و مشروعیت دینی درآمیخت. اصلاحات شتاب‌زده‌ی امان‌الله خان، به دلیل ناهماهنگی با ساختار سنتی جامعه، به شورش و سقوط وی انجامید. دوران نادرشاه و ظاهرشاه اگرچه بازگشتی به الگوهای پیشین بود، اما نتوانست عصبيت ملی فراگیری پدید آورد و دولت همچنان آسیب‌پذیر ماند. در مجموع، نظریه‌ی عصبيت الگویی کارآمد برای تبیین ادوار مختلف دولت‌داری در افغانستان به‌شمار می‌رود و در این بررسی مشخص شد که فقدان عصبيت مثبت و فراگیر، مهم‌ترین عامل ناپایداری‌های مکرر سیاسی در این دوره‌ی تاریخی بوده است؛ چراکه هرگاه همبستگی گروهی جای خود را به گسست‌های قومی و نبود اجماع ملی داده، نظام سیاسی با بحران مواجه شده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، تکوین دولت، ابن‌خلدون، عصبيت، پشتون.

^۱ دانش پژوه دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، گروه تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، افغانستان.

^۲ دکتری تاریخ تمدن اسلامی و استاد همکار، گروه تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، افغانستان. رایانامه: jamal-mousavi@miu.ac.ir

مقدمه

مسئله چگونگی تکوین، تثبیت و زوال دولت‌ها از دیرباز در کانون اندیشه سیاسی اندیشمندان و دولتمردان قرار داشته است. عبدالرحمن ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ق.) اندیشمند نام‌آشنای مسلمان که تلفیقی از اندیشه و تجربه را با هم داشت، در مقدمه خود الگوی بدیعی برای تبیین تکوین و سقوط دولت‌ها بر اساس مفهوم عصبيت ارائه داده است. از دید وی شکل‌گیری دولت متأثر از شرایط اجتماعی-نسبی (عصبيت) حاکم بر جوامع است. عمران و دولت در فرایند ساخت خود از مرحله بادیه‌نشینی که مبتنی بر ارزش‌هایی است حرکت خود را شروع می‌کند و عصبيت محور این ارزش‌ها و مهم‌ترین آن می‌باشد که مایه قوام دولت‌هاست و جنبه مثبت دارد. ابن خلدون عصبيت را سبب انسجام گروهی و همبستگی قومی و قبیله‌ای می‌داند که گروه را به تکاپو واداشته و به‌صورت تدریجی قدرت را در دست بگیرد. دولت پس از عبور از مرحله بادیه‌نشینی با نیروی عصبيت شکل گرفته و به حیات خود در شکل جامعه شهری ادامه می‌دهد. از این پس دولت مراحل را طی می‌کند که در آن عنصر عصبيت به لحاظ شدت و ضعف بازی‌گر اصلی حیات دولت خواهد بود. یعنی از نظر او عصبيت مهم‌ترین عاملی است که در قوام دولت و ظهور و سقوط آن نقش و اهمیت ویژه و خاص دارد. در حدی که می‌توان بیان کرد زیربنا و اساس اندیشه سیاسی او نظریه عصبيت است. به‌طور کلی می‌توان گفت از نظر ابن خلدون عصبيت علت تکاپو، انسجام و دفاعی جامعه‌های بادیه‌نشین، بوم‌نشین و به‌دنبال آن عصبيت تا حدودی علت تکاپو، انسجام و دفاعی جوامع شهری و دولت است. اما این نکته را می‌توان اضافه کرد که او قوام و دوام جوامع شهری و دولت را به عوامل متعدد تاریخی، جمعیتی، اقتصادی، روانی، سیاسی و دینی نیز مرتبط می‌داند. این نظریه که ابن خلدون آن را خصوصاً در جوامع قبیله‌ای و بدوی تحلیل کرده است، ابزار مناسبی برای بررسی تاریخ سیاسی کشورهای با ساخت و بافت قبیله‌ای به دست می‌دهد.

افغانستان از نمونه‌های برجسته‌ای است که در آن روابط قومی-قبیله‌ای نقش محوری و اصلی در تکوین و فراز و فرود دولت ایفا کرده است و این روند ادامه دارد. از زمان تکوین دولت در این کشور (۱۷۴۷ م.) توسط احمدشاه ابدالی تا زمانی که دولت‌های سلطنتی رو به افول نهاد (۱۹۷۰ م.) ساخت سیاسی این کشور همیشه درگیر کشاکش میان عصبيت‌های قومی، قبیله‌ای و کوشش برای ایجاد دولت مرکزی بوده است. پرسش اصلی مقاله آن است که نظریه عصبيت ابن خلدون تا چه اندازه می‌تواند فرایند پر از فراز و نشیب تکوین دولت در افغانستان را در این بازه

زمانی معین تبیین کند. فرضیه و جواب اولیه مقاله این است که دولت‌های افغانستان مطابق چرخه عصبيت از دل همبستگی قبیله‌ای پشتون‌های درانی تکوین یافت، پس از طی مراحل اوج و انحطاط نسبی به کمک عصبيت تازه خاندان دیگر محمدزایی تجدید و سپس با این‌که تلاش‌های تمرکزگرایانه توسط آن‌ها و خاندان‌های دیگر از همان گروه قومی صورت گرفت، به سبب ناتوانی در ایجاد عصبيت مثبت و فراگیر در سرانجام نابودی قرار گرفت. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده که با تکیه بر منابع تاریخی و برداشت‌های نظری از مقدمه ابن‌خلدون تکوین و فراز و فرود دولت در افغانستان را با کاربست الگوی عصبيت می‌سنجد. اهمیت موضوع در آن است که تبیین ناپایداری تاریخی دولت در افغانستان از منظر بومی و مبتنی بر عصبيت خلدونی می‌تواند درک ما را از مشکلات دولت و ملت‌سازی و عصبيت مثبت در این کشور عمیق‌تر سازد.

در باره افغانستان و قدرت‌یابی شاهان این سرزمین، در مورد تکوین دولت مدرن در افغانستان و همچنین درباره نظریه عصبيت ابن‌خلدون به شکل کلی و جدای از هم نه با کاربست نظریه ابن‌خلدون در تکوین دولت در افغانستان بعضی آثار موجود است. می‌توان از این نوشته‌ها نام برد: فرایند ناتمام تکوین دولت مدرن در افغانستان. این کتاب توسط محمد آصف جوادی و علی رضوی غزنوی نوشته شده است. اثر حاضر درباره دولت مدرن و فرایند ناتمام آن در افغانستان است. نویسندگان بر این باورند که در افغانستان دولت مدرن شکل نگرفته است و این سرزمین شاخصه‌های آن را ندارد. به لحاظ هنجاری و به لحاظ ساختاری این سرزمین دارای دولت مدرن نبوده است. این کتاب در سال ۱۳۹۷ چاپ شده است. دولت مدرن در افغانستان. کتاب دولت مدرن اثر عبدالعلی محمدی در سال ۱۳۹۴ چاپ شده است. این کتاب نقطه مقابل فرایند ناتمام تکوین دولت مدرن در افغانستان دیده می‌شود.

همچنین درباره افکار و اندیشه‌های عبدالرحمن ابن‌خلدون از جمله در مورد پیدایش دولت و عصبيت از نگاه او کتب و مقالات بسیاری نوشته شده است و نظریه عصبيت او بسیار مورد واکاوی قرار گرفته است. نیاز به بحث و بررسی نیست. هر شخص اهل تحقیق این مسئله را می‌داند. به طور نمونه می‌توان از این آثار نام برد: اندیشه‌های حکومتی ابن‌خلدون (تاریخ، عمران و انحطاط دولت‌ها). این اثر دارای شش فصل و نتیجه‌گیری است؛ محتوای فصول آن شامل اندیشه تاریخی، مورخان و تاریخ، جایگاه عمران و عصبيت، تشکیل دولت‌ها و علت‌شناسی انحطاط آن‌ها، تمدن‌شناسی و علل انحطاط آن می‌شود که از دید ابن‌خلدون بدان‌ها پرداخته

است. کتاب حاضر توسط خالد شیخ الاسلامی تدوین شده است. این اثر منتشره سال ۱۳۹۸ است. نقش تصوف در تشکیل حکومت صفوی (بازخوانی آراء ابن خلدون درباره تشکیل حکومت‌ها). مقاله حاضر تشکیل حکومت صفوی را برآیندی از عصبيت دينی و قبیله‌ای می‌داند که از نظریه عصبيت ابن خلدون بهره برده است. از دیگر آثار یافت‌شده و نزدیک به موضوع می‌توان از مقاله تئوری عصبيت و همبستگی اجتماعی سید رضا ثقفی یاد کرد. همان‌طوری که از اسم این اثر پیدا است، از نظریه عصبيت بحث کرده و به مفهوم و کارکردهای آن از دید ابن خلدون پرداخته است. تئوری دولت از نظر ابن خلدون مقاله‌ای است که محمد علی موحد آن را نوشته است و بسیار مختصر به مبنای فلسفی و انواع حکومت از دید و نظرگاه ابن خلدون پرداخته است.

همان‌طوری که مشاهده شد و تا آنجایی که بنده جستجو کردم، هیچ‌کدام از آثار یادشده درباره تکوین دولت در افغانستان بر اساس نظریه عصبيت ابن خلدون نپرداخته است. یا درباره دولت مدرن در افغانستان است و یا درباره عصبيت و تکوین دولت از نظر ابن خلدون به‌طور مستقل و جداگانه سخن گفته‌اند. از بررسی تکوین دولت در افغانستان با کاربست مفاهیم عصبيت ابن خلدون سخن به میان نیامده است. این خلأ پژوهشی ضرورت نگارش مقاله حاضر را توجیه می‌کند و نشان می‌دهد که کاربست نظریه عصبيت بر تاریخ سیاسی افغانستان می‌تواند افق‌های تازه‌ای در فهم ناپایداری دولت در این کشور بگشاید.

مبانی نظری

الف) نظریه عصبيت ابن خلدون

ابن خلدون دولت را پدیده‌ای می‌داند که برآمده و زاده‌شده عصبيت است. عصبيت در معنای اولیه و پایه‌ای خود همبستگی و تعصب گروهی برخاسته از پیوندهای خونی، نسبی، قبیله‌ای و یا ولاء است (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۲۶۴). این همبستگی‌ها که همبستگی‌های عاطفی و روانی را هم موجب می‌شود، اعضای گروه را در برابر تهدیدات خارجی متحد می‌کند و به‌خاطر یک‌دیگر ایثار می‌کنند. به باور ابن خلدون بدون عصبيت نمی‌توان به پادشاهی و ملک دست یافت. زیرا هرگونه سلطه‌ای به نیروی قاهره نیاز دارد که تنها عصبيت آن را فراهم می‌کند (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۲۶۸). ابن خلدون میان عصبيت بدوی و عصبيت دینی رابطه مثبت و مکمل می‌بیند. به نظر وی اگر عصبيت قبیله‌ای با دین تلفیق شود قدرت آن چند برابر می‌شود و مقاومت در برابر آن ناممکن می‌شود (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۳۰۳). این ترکیب یعنی ترکیب عصبيت بدوی و دینی برای

تحلیل دولت‌های مسلمانی چون افغانستان که مشروعیت دینی را با پیوندهای قبیله‌ای درآمیخته‌اند اهمیت کلیدی دارد.

دولت نزد ابن‌خلدون مراحل پنج‌گانه را طی می‌کند:

یک) مرحله تکوین و پیروزی

این مرحله دوره شکل‌گیری و استقرار دولت جدید است و عصبیت مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی و دینی برای حفظ حکومت ضروری بوده و با هدف غلبه بر موانع و چیرگی‌یافتن بر کشور و گرفتن آن از دولت پیشین است. رهبران دولت در این مرحله برای اعمال سیاست و اجرای برنامه‌های خود مثل به‌دست‌آوردن اقتدار، گرفتن خراج، دفاع از سرزمین و اجرای امور بر عصبیت تمام افراد جامعه متکی هستند و به هیچ‌وجه در برابر مردم یکه‌تازی نمی‌کنند و فرمان‌روای مطلق نیستند، چون در این مرحله گروه حاکمیتی که تازه به قدرت رسیده‌اند خصلت گذشته خود را دارند و هنوز شهری نشده‌اند. رابطه حاکمان با زیردستان صمیمی و مثل زمان بادیه‌نشینی است، چون فرمان‌روا خودش را مرهون و مدیون زیردستان می‌داند. در این مرحله کارهای جدید عمرانی بنا می‌شوند و روابط جدید سیاسی شکل می‌گیرند (موسوی، ۱۳۹۳: ۶۳).

دو) مرحله انحصار قدرت و خودکامگی

در این دوره رئیس دولت کوشش می‌کند تا دیگران را از قدرت کنار زده و از مشارکت در امر کشورداری جلوگیری نماید. او برای به‌دست‌آوردن چنین هدفی به کارگزاران و مأموران بیگانه مانند موالی و دست‌پروردگان تکیه کرده و آن‌ها را استخدام می‌کند. این مرحله از حاکمیت نیز به‌خاطر درگیری با نیروهای خودی و خواهان سهم آن‌ها مانند دوران اول پردردسر و رنج‌بار است. حتی از مرحله اول هم مشکل‌تر به نظر می‌رسد چون درگیری و کشمکش با نیروهای خودی است. ویژگی‌های این دوره این است که پادشاه با قدرت مطلق حکمرانی می‌کند، عصبیت دوره اول از بین رفته است و امور دولت در دست مستخدمان، نوکران و موالی است (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶: ۳۱۵).

سه) مرحله آرامش و تجمل

در این مرحله دولت به دنبال برخورداری از نتایج دستیابی به قدرت است، پس تمام تلاش خود را صرف گرفتن مالیات، بررسی و موازنه بودجه، انجام پروژه‌های عمرانی، ساخت شهرها و بناهای باشکوه عمومی و دولتی، توجه مادی به دست‌پروردگان و سپاهیان می‌کند. این امر باعث

خوشحالی دولت‌های دوست و ناخرسندی و نگرانی دشمنان می‌شود. این مرحله آخرین دوره استبداد و خودکامگی صاحبان حکومت است (موسوی، ۱۳۹۳: ۶۴).

چهار) مرحله خرسندی

این دوره زمان خوشحالی و خرسندی و صلح‌خواهی است. رئیس دولت در این مرحله به آن چیزهایی که دولت‌مردان قبلی به‌دست آورده و پایه‌گذاری کردند راضی شده و خبری از جنگ نیست، حتی به آبادانی توجه نمی‌کند. با پادشاهان هم‌دوره خود از در صلح وارد می‌شود. آداب و رسوم و اعمال پیشینیان خودش را انجام داده و به بهترین وجه از روش و منش آن‌ها پیروی می‌کند. بر این عقیده است که اگر پا فراتر از آن‌ها بگذارد باعث تباهی دولت می‌شود. این مرحله اتکای دولت به غیرخودی است و آن‌ها در بدنه دولت نفوذ کرده و باعث سستی و ناتوانی دولت می‌شود (موسوی، ۱۳۹۳: ۶۵).

پنج) دوران پیری و اضمحلال (دوران اسراف و تبذیر)

مرحله آخر دوران اسراف و تبذیر است. رئیس دولت تمام آن‌چه را که پیشینیان به‌دست آورده بودند در راه شهوت‌رانی و ارضای امیال خود همراه یاران مصرف نموده و انجام امور را به کارگزاران نالایق و نادان می‌سپارند. نسبت به بزرگان و افراد شایسته و هواخواهان پیشین بدی و دشمنی می‌کند و در نتیجه آن‌ها راه دشمنی پیش گرفته و دیگر رئیس دولت را همراهی نمی‌کنند؛ در نتیجه ساختار سیاسی و بنیه اقتصادی ضعیف شده و پریشانی و نابسامانی در امور دولت به‌وجود می‌آید. پیامد این می‌شود که اعتراضات و نارضایتی گسترش یافته و نقطه اتکایی برای ادامه حیات دولت باقی نمی‌ماند، بلکه عوامل متعددی در جهت تخریب حکومت می‌کوشند. می‌توان گفت در این مرحله آغاز دوره پیری دولت و سپس اضمحلال آن است (موسوی، ۱۳۹۳: ۶۵).

در این چرخه دولت برای ابن‌خلدون پدیده‌ای است که هم از عصبيت زاده می‌شود و هم در سراسیمه‌تدنی خود عصبيت را نابود می‌کند. این نظریه امکانی برای تحلیل پویایی تاریخی افغانستان فراهم می‌آورد؛ کشوری که پیوسته بین عصبيت‌های قبیله‌ای و پروژه‌های دولتی در نوسان بوده است.

ب) افغانستان و بستر تاریخی-اجتماعی تکوین دولت

افغانستان کشوری کوهستانی است که در بین شبه‌قاره هند، آسیای مرکزی و ایران قرار دارد.

ساختار اجتماعی و بافت جمعیتی آن موزائیکی است؛ پشتون‌ها در جنوب و جنوب‌شرق، تاجیک‌ها و ازبیک‌ها در شمال و شمال‌شرق و قسمتی از تاجیک‌ها در غرب و هزاره‌ها در نواحی مرکزی و شمال‌غربی قرار دارند. پشتون‌ها که خود به دو شاخه بزرگ ابدالی (درانی) و غلجایی تقسیم می‌شوند از زمان تکوین دولت در افغانستان نقش غالب را بازی کرده‌اند. پیوند قبیله‌ای در میان پشتون‌ها مبتنی بر نظام پدرسالار و رسوم پشتون‌والی است که همبستگی (اتحاد)، انتقام (بدل) و مهمان‌نوازی را الزامی می‌کند (بارفیلد، ۱۳۹۵: ۴۸). پیش از ۱۷۴۷ م. این منطقه (افغانستان) میان امپراتوری گورکانی هند و صفوی تقسیم شده بود. فروپاشی امپراتوری ایران نادرشاه افشار در این تاریخ فضایی برای سربرآوردن قدرت محلی به رهبری پشتون‌های ابدالی توسط احمدشاه درانی فراهم آورد. آنان توانستند به کمک عصبيت قبیله‌ای خود و مشروعیت دینی که از صوفیان نقش‌بندیه و قادریه کسب کردند دولت مستقل پایه‌گذاری کنند.

درک تاریخی دولت در این سرزمین نشان می‌دهد که عصبيت فراگیر (هویت ملی) و نهادهای دولتی همواره در رقابت با وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای (عصبيت بدوی) بوده است. از این‌رو الگوی ابن‌خلدون که عصبيت‌های متکثر را محور تحلیل قرار می‌دهد برای تبیین فرایند تکوین دولت در افغانستان از جایگاه بالایی برخوردار است.

دوره‌بندی تکوین دولت در افغانستان بر اساس چرخه خلدونی

یک) ظهور دولت درانی؛ عصبيت قبیله‌ای در اوج (۱۷۴۷-۱۷۷۲ م.)

با مرگ نادرشاه افشار سرداران ابدالی به رهبری احمدشاه درانی با برگزاری جرگه (شورا) در شیرسرخ قندهار او را به پادشاهی برگزیدند. انتخاب احمدشاه آمیخته‌ای بود از عصبيت قبیله‌ای، جایگاه خاندان سدوزایی به‌عنوان رهبران سنتی ابدالی و تأیید صوفیان و روحانیان. احمدشاه در این جرگه لقب دران یعنی مروارید مرواریدها را از پیر طریقت خود دریافت کرد (غبار، ۱۳۴۶: ۳۷۸). این مطلب نشان‌دهنده پیوند عصبيت قبیله‌ای با عصبيت دینی است مطابق الگوی ابن‌خلدون که می‌گوید بدان که پیروزی با تلفیق عصبيت و دین به کمال می‌رسد (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۰۴). احمدشاه درانی از عصبيت ابدالی‌ها برای فتوحات گسترده خود به هند و ایران بهره برد. او با تقسیم غنائم میان سران قبایل وفاداری آنان را خرید و ساختار دولت خود را بر ائتلافی از طوایف درانی (پوپلزایی، بارکزایی، علی‌زایی و...) استوار کرد. این دولت هنوز در مرحله اول چرخه خلدونی قرار داشت مرحله‌ای که عصبيت بنیان‌گذار منسجم و نیرومند است و شخص حاکم با ساده‌زیستی و عدالت همراه است. احمدشاه هیچ‌وقت در پایتخت مستقر نبود و دائم در

حرکت بود تا با حفظ ارتباط مستقیم با قبایل عصبیت را زنده نگه دارد (دوپری، ۱۳۸۶: ۳۲۲).

ابن خلدون تأکید می‌کند که دولت‌های قبیله‌ای در آغاز جز از طریق توزیع ثروت فرمان نمی‌رانند (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۲۷۶). احمدشاه ابدالی دقیقاً همین عمل را انجام داد: او تکیه بر غارت‌های هند موازنه طوایف را حفظ کرد. اما از طرفی همین وابستگی به غنایم ساختار دولت را سست می‌ساخت چون با کاهش فتوحات وفاداری نیز کم‌رنگ می‌شد. با بودن این ضعف ساختاری دوره احمدشاه و دوره تکوین را باید اوج عصبیت ابدالی و نقطه طلایی چرخه دانست. (دو) افول سدوزایی‌ها؛ تضعیف عصبیت و چندپارچگی (۱۷۷۲-۱۸۲۶ م).

طبق معمول و بر اساس رسم و رواج پادشاهی پس از مرگ احمدشاه ابدالی (۱۷۷۲ م) پسر او تیمورشاه جانشین شد و پایتخت را از قندهار به کابل انتقال داد. اقدامی که خود نشانه‌ای دور شدن از پایگاه اصلی قبیله‌ای بود. تیمورشاه تلاش کرد با وارد ساختن قبایل غیر درانی خصوصاً قزل‌باش‌ها نیروی نو و جدید به سلطنت ببخشد اما این کار او سبب شد سران ابدالی برنجد و عصبیت اصلی که در دوره احمدشاه وجود داشت ضعیف شود (گرگوریان، ۱۳۷۹: ۵۲). پس از رقابت‌های جانشینی میان فرزندان زمان‌شاه، محمودشاه و شاه‌شجاع بالا گرفت و دولت وارد مرحله استبداد و تفرقه شد که در الگوی ابن خلدون با از بین رفتن عصبیت اولیه همراه است. جنگ‌های داخلی سدوزایی‌ها قدرت مرکزی را نابود کرد و هر یک از رؤسای قبایل به‌سوی خودمختاری گام نهادند (روبین، ۱۳۹۰: ۸۱). در این کشمکش عصبیت دینی نیز به کمک سدوزایی‌ها نیامد زیرا آنان درگیر فساد و توطئه‌های درباری شده بودند. مطابق نظر ابن خلدون دولت پس از نسل سوم به نهایت ضعف می‌رسد و اگر عصبیت تازه‌ای ظهور نکند دولت سقوط می‌کند (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۳۴۸). در همین زمان عصبیت تازه‌ای در میان طایفه بارکزایی از شاخه محمدزایی در حال شکل‌گیری بود.

سه) قدرت‌یابی محمدزایی‌ها؛ تجدید عصبیت و روی کار آمدن طایفه تازه (۱۸۲۶-۱۸۸۰ م). سردار دوست‌محمدخان بارکزایی پس از بیست سال آشوب در سال ۱۸۲۶ خود را امیر کابل خواند و به تدریج به قندهار، ترکستان (قسمت‌های شمالی افغانستان) و هرات مسلط شد. او از عصبیت طایفه محمدزایی بهره برد ولی برخلاف سدوزایی‌ها ارتش منظم به شکل اروپایی ایجاد کرد و تا حدودی از انحصار قبایل کاست و به دنبال عصبیت فراگیر بود (سایکل، ۱۳۹۲: ۳۷). از نظر ابن خلدون ظهور خاندان جدید از درون همان گروه قومی بزرگ‌تر مصداق جانشینی یک

عصیت نوین با عصیت کهنه و قبلی است. هرگاه عصیت خاندان حاکم سست شود شعبه نزدیک‌تر به آن‌ها که هنوز دارای عصیت است جانشین آنان می‌شود (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۳۲۲).

دوران حکومت دوست‌محمدخان با دخالت و فشار خارجی امپراتوری بریتانیا و روسیه همراه بود. جنگ بین افغانستان و انگلیس (۱۸۳۹-۱۸۴۲ م.) به شکست بریتانیا ختم شد. این خود نشان داد که عصیت قبیله‌ای می‌تواند در برابر دشمن خارجی بسیج شود و مشروعیت دینی (جهاد) را در خدمت گیرد. پس از بازگشت دوباره دوست‌محمدخان او به گسترش قلمرو خود ادامه داد و افغانستان امروزی را تا حدودی یک‌پارچه ساخت. با مرگ او در سال ۱۸۶۳ رقابت پسرانش دوباره افغانستان را به آشوب کشاند. این بار پدیده جانشینی چندگانه و تقسیم ولایات نشان داد که عصیت محمدزایی‌ها به اندازه کافی محکم نبوده و هنوز دولت بر محور اشخاص می‌چرخد.

چهار) امیر عبدالرحمن‌خان؛ دولت‌سازی با کشتار و عصیت دینی (۱۸۸۰-۱۹۰۱ م.)

عبدالرحمن‌خان ولد محمدافضل فرزند دوست‌محمدخان متولد ۱۸۴۰ م./ ۱۲۵۵ هـ.ق. ملقب به امیر آهنین افغانستان با شکل و شمایل امروزی و با این مرزهای جغرافیایی را او تکوین کرد. آنچه که از منابع برمی‌آید قبل از عبدالرحمن‌خان این کشور تقریباً حالت ملوک‌الطوایفی داشت (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۱۹). او سال‌ها در تبعید بود و با کمک و حمایت بریتانیا به کابل بازگشت از دولت انگلیس حقوق ماهیانه یا مستمری می‌گرفت (یوانز، ۱۳۹۶: ۱۰۶). او با سرعت قدرتی سرکوب‌گر بنا نهاد. برنامه‌های او به روشنی حاکی از آگاهی به خطر عصیت‌های قبیله‌ای رقیب و تلاش برای تکوین دولت منسجم به سبک خاندانی بود. ابن خلدون می‌گوید اگر دولت به دنبال استحکام قدرت خود باشد باید عصیت گروه‌های دیگر را درهم بشکند (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۳۱۲).

امیر عبدالرحمن دقیقاً چنین عمل کرد: ده‌ها هزار هزاره، هزاران نفر غلجایی و ازبک را قتل‌عام، کوچ اجباری و یا خلع‌سلاح کرد. رؤسای قبایل را به گروگان گرفت امتیازات موروثی آنان را ملغی کرد و شبکه عریض و طویلی از جاسوسان و دستگاه اداری پدید آورد (اولسن، ۱۳۸۹: ۸۹).

او برای جبران فروپاشی عصیت قبیله‌ای سرکوب‌شده بر مشروعیت دینی و ایدئولوژی امارت اسلامی تأکید داشت و خود را ضیاء‌الملله والدین نامید. از نظر ابن خلدون این یک روش بدیل بود؛ دین می‌تواند تا اندازه‌ای جای عصیت را بگیرد چون فرمان‌بری از یک امر مقدس همبستگی گروهی تازه به‌وجود می‌آورد (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۳۰۶). عبدالرحمن با ترویج شریعت، تکفیر مخالفان و تأکید بر جهاد در برابر تهدیدات دیگر اقوام عصیت دینی را جایگزین نسبی عصیت قبیله‌ای کرد و برای نخستین بار دولت متمرکز و مبتنی بر ارتش و بوروکراسی پایه‌ریزی کرد.

همان طوری که بیان شد افغانستان به شکل امروزی حاصل کار اوست. با این حال این دولت بر خشونت بی‌امان و ارباب روانی و اجتماعی استوار بود نه بر وفاداری طبیعی. در الگوی ابن‌خلدون چنین دولتی ملک طبیعی نیست و دوام آن پس از مرگ بنیان‌گذار بستگی به اقتدار و توانایی جانشین در حفظ همان ساختار جابرانه دارد. با مرگ عبدالرحمن و جانشینی بدون مشکل فرزندش حبیب‌الله‌خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹) به نظر می‌رسد که دولت به مرحله نسبی فراغت و رفاه رسیده باشد.

پنج) اصلاحات شتاب‌زده امان‌الله‌خان و شورش دینی و عصیبت‌های سنتی (۱۹۱۹-۱۹۲۹ م.)

امان‌الله با الهام از مدرنیزاسیون ترکیه و ایران در سفری که در این دو کشور داشت پروژه شتاب‌زده‌ای را پیش برد؛ او استقلال کامل افغانستان را از بریتانیا در سال ۱۹۱۹ به‌دست آورد و از این پیروزی به‌عنوان سرمایه مشروعیت و عصیبت ملی بهره جست. ولی برنامه‌های اصلاحی بعدی او مثل قانون اساسی ۱۹۲۳، الغای حجاب اجباری، اصلاحات قضایی سکولار، اخذ مالیات مستقیم، محدودسازی نفوذ روحانیان و سران قبایل به‌سرعت پایگاه‌های سنتی قدرت را دچار بحران کرد. امان‌الله می‌خواست عصیبت قبیله‌ای و دینی را با عصیبت ملی و مدرن جایگزین کند بدون آن‌که فرصت کافی برای استحکام این عصیبت تازه فراهم کرده باشد (تاریخ مختصر پنج دهه اخیر افغانستان، ۱۳۹۰: ۱۳).

در چارچوب نظری ابن‌خلدون تلاش حاکم برای حذف ناگهانی عصیبت‌های پیشین و جای‌گزین‌سازی آن‌ها با وفاداری مدنی اگر بدون پشتوانه قدرت قاهره یا تدریج لازم باشد دولت را در برابر طغیان گروه‌هایی که هنوز عصیبت نیرومند دارند آسیب‌پذیر می‌کند. این دقیقاً همان چیزی بود که برای امان‌الله‌خان اتفاق افتاد: شورش شینواری‌ها در شرق و جنوب‌شرق افغانستان و شورش بچه‌سقاو در کابل از طرف تاجیک‌ها در ۱۹۲۹ امان‌الله را سرنگون کرد. بچه‌سقاو حبیب‌الله کلکانی که عصیبت قبیله‌ای پشتونی به همراه نداشت اما توانست عصیبت دینی و نارضایتی برخی روستاییان را برانگیزاند. حکومت او دوام چندانی نداشت تقریباً یک سال دوام آورد. واپس‌گرایی و نبود عصیبت قبیله‌ای محکم دولت او را دولت شکننده‌ای ساخت که ابن‌خلدون آن را تغلب یعنی سلطه زودگذر می‌داند (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۴۰).

شش) بازگشت به عصیبت قبلی (قبیله‌ای) نادرشاه و ظاهرشاه (۱۹۲۹-۱۹۷۰ م.)
محمد نادرخان از خاندان محمدزایی آل یحیی با اتکا بر ائتلاف قبایل پشتون و روحانیون این

گروه قومی توانست حبیب‌الله کلکانی بچه‌سقاو را شکست دهد و پادشاهی پشتونی را احیا کند. او دانسته و با آگاهی به ائتلاف با عصیتهای سنتی بازگشت و این سیاست را دنبال کرد: دوران پادشاهی محمد نادرخان همان رجعت و ادامه پادشاهی‌های قبل از امان‌الله است. این خاندان اکثر روشن‌فکران دوره امانی را اعدام کرد اصلاحات آن دوره را ملغی اعلام کرد به مولوی‌ها قدرت دوباره داد. قشر ضعیف و فقیر جامعه زیر فشارهای مالیاتی و سخت‌گیری‌های دولتی رنج کشیده و عذاب می‌شدند. تبعیض منطقه‌ای و تقسیم ولایات (استان‌ها) به درجه یک تا درجه سه هم در همین دوران و به دست همین خاندان اتفاق افتاد (علی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۴۱۹). این دوره را می‌توان مصداق مرحله چهارم چرخه ابن‌خلدون دانست؛ دولت به‌جای نوآوری بنیادین به حفظ وضعیت موجود و دنباله‌روی از سنت‌های قبلی می‌پردازد.

پس از ترور نادرشاه در سال ۱۳۵۲/۱۹۳۳ پسرش محمد ظاهرشاه به مدت چهل سال بر تخت نشست و پادشاه افغانستان بود. به مدت ۱۹ سال قدرت واقعی در دست عموهایش محمد هاشم و محمود بود که سیاست حفظ تعادل میان عصیتهای قبیله‌ای پشتونی را دنبال کردند. از دهه ۱۹۵۰ م. ظاهرشاه به‌تدریج قدرت را به‌دست گرفت و در ۱۹۶۴ قانون اساسی جدیدی تصویب کرد. سلطنت مشروطه را با پارلمان نمایشی و آزادی احزاب برپا ساخت. این اقدام تلاشی به‌ظاهر دیگر برای خلق عصبيت مثبت بر پایه مشارکت سیاسی بود. با این حال پیدایش اسلام‌گراها و چپ‌گراها در میدان سیاست حاکی از آن شد که عصیتهای جدید در حال شکل‌گیری است که با نهاد خانوادگی و سلطنت نسبتی ندارد.

در تحلیل ابن‌خلدون در چرخه آخری دولت دچار ضعف انسجام و اسراف می‌شود و فرمان‌بری جای خود را به چاپلوسی و نفاق می‌دهد (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۵۹). در دهه ۱۹۶۰ پادشاهی ظاهرشاه گرفتار فساد شد نخبگان سیاسی و درباریان دچار شکاف‌های عمیق ایدئولوژیک شدند. اقتصاد متکی به کمک‌های خارجی و ارتش به‌تدریج تحت نفوذ فرماندهان چپ‌گرا و مورد حمایت شوروی قرار گرفت. همه‌ی این‌ها نشانه‌های فروپاشی عصبيت حامی سلطنت بود. در آخر در سال ۱۹۷۳ داوودخان پسر عموی ظاهرشاه کودتا کرد و نظام جمهوری اعلام نمود. این کودتا پایان پادشاهی و پایان چرخه محمدزایی بود.

تطبیق الگوی ابن‌خلدون با واقعیت افغانستان

تکوین دولت در افغانستان خصوصاً در بازه زمانی ۱۷۴۷-۱۹۷۰ م. یعنی در زمان نهاد

پادشاهی به گونه چشم‌گیری با نظریه عصبيت و الگوی دولت ابن‌خلدون تطابق دارد. گرچه در این زمینه پیچیدگی‌ها و انحراف‌هایی هم دیده می‌شود: در قدم اول ظهور احمدشاه ابدالی و نحوه به قدرت رسیدن او و همچنین قدرت‌یابی دوست‌محمدخان نشان‌دهنده نقش تعیین‌کننده عصبيت قبیله‌ای در بنیان‌گذاری و تکوین است. دوم زوال سدوزایی‌ها پس از سه نسل حکومت تأییدکننده عمر طبیعی دولت‌ها (۱۲۰ سال) در نظریه عصبيت است. سوم قدرت‌یابی و جای‌گزینی یک طایفه از همان گروه قومی (بارکزیایی‌ها به جای سدوزایی‌ها) الگوی ابن‌خلدون را درباره جانشینی عصبيت‌های خویشاوند تأیید می‌کند.

تکوین دولت در افغانستان تفاوت‌هایی نیز با نظریه عصبيت ابن‌خلدون دارد؛ نخست این‌که عبدالرحمن‌خان با قلع و قمع عصبيت‌های قبیله‌ای و تکیه بر سیاست کشتار و مشروعیت دینی از الگوی ملک طبیعی ابن‌خلدون فاصله می‌گیرد و به استبداد افسارگسیخته روی می‌آورد. دوم نقش قدرت‌های خارجی (بریتانیا و شوروی) به عنوان عاملی خارج از چرخه ابن‌خلدون در تضعیف یا تقویت دولت‌های افغانی مؤثر بود. حمایت بریتانیا از عبدالرحمن و حمایت این کشور از نادرشاه ورای پویایی داخلی عصبيت بقای آن‌ها را تضمین کرد. سوم بعضی کوشش‌ها برای ایجاد عصبيت مثبت و ملی از طریق قانون اساسی و مدرنیزاسیون توسط شاه امان‌الله صورت گرفت که با واکنش دینی و عصبيت سنتی مواجه شد. این امر نشان‌دهنده این مطلب است که در جوامع چندقومی جای‌گزینی عصبيت قبیله‌ای با عصبيت ملی این را می‌طلبد که این کار به صورت تدریجی صورت گیرد. اما برای این کار در افغانستان هیچ‌گاه تلاشی از طرف حاکمان به‌طور جدی صورت نگرفته است.

خلاصه ابن‌خلدون از عصبيت مفهوم وسیع در نظر دارد و این نظریه او مثبت هم است؛ او عصبيت را شرافت، شوکت و بزرگی می‌داند. از همین جهت پایه و اساس دولت مبتنی بر عصبيت است. او همچنین اهل عصبيت را دارای صفات پسندیده دانسته و بخشش و گذشت، وفای به عهد و احترام به قانون را از صفات و خواص آن‌ها می‌داند. از دید او عصبيت نوعی بیداری است که سبب انسجام، اتحاد و تکاپو در اهل عصبيت می‌شود. از همین جهت اگر قومی یا گروهی عصبيت را فراموش کنند از هم پاشیده و دگرگون می‌شوند.

در عصبيت پشتونی غیر از اتحاد و انسجام بین خودی نکات مثبت دیگری دیده نمی‌شود. نه تنها بخشش و گذشت و وفای به عهد ندارند کینه‌توز و اهل انتقام هم هستند. در افغانستان پیرمردهای منطقه و دیار این ضرب‌المثل را می‌گفتند و من خودم بارها شنیدم که اوج کینه‌توزی

و انتقام‌جویی عصبیت پشتونی را نشان می‌دهد: اوغو (افغان=پشتون) اگر بعد از چهل سال انتقام نگیرد و انتقام یادش برود اوغو نیست.

نکته دیگر این که ابن‌خلدون تربیت دینی و عصبیت دینی را محکم‌ترین عصبیت و همبستگی به‌شمار آورده است و بر این نظر است که عصبیت دینی هم‌چشمی، حسد و عصبیت اولیه و کور قومی را از بین می‌برد. عصبیت دینی دید وسیع بخشیده و افراد و جوامع را متوجه حق و درستی می‌سازد. اجتماع و افراد به‌وسیله عصبیت دینی چون بصیر شدند و هدف مشترک دارند شکست‌ناپذیر شده‌اند و تاب‌پایداری و ایستادگی در برابر آن‌ها سخت خواهد بود. از این منظر نیز عصبیت پشتونی با عصبیت مورد نظر ابن‌خلدون متفاوت است؛ در افغانستان عصبیت اولیه و خونی همیشه پررنگ بوده و عصبیت دینی جای آن را گرفته نتوانست. تکوین دولت بر همین اساس بوده است و عصبیت قومی پیوسته و همیشه نقش اول را در همبستگی، آگاهی‌بخشی و پی‌ریزی حکومتی قوم حاکم و جامعه پشتون بازی کرده است.

نتیجه‌گیری

تکوین و تحول دولت در افغانستان میان سال‌های ۱۷۴۷-۱۹۷۰ م. تا اندازه زیادی با نظریه عصبیت ابن‌خلدون قابل تبیین است: ظهور دولت احمدشاه ابدالی از دل همبستگی قبیله‌ای (عصبیت) به‌وجود آمد. بعد تضعیف تدریجی آن و سقوط سدوزایی‌ها سپس جای‌گزینی توسط عصبیت تازه‌ی محمدزایی همگی نشان‌دهنده یک چرخه کامل و آغاز چرخه دوم است. دوران عبدالرحمن تلاشی است برای خروج از عصبیت قبیله‌ای و جای‌گزینی آن با دستگاه سرکوب، کشتار بی‌رحمانه و عصبیت دینی. گرچه این عمل او برای مدتی دولتش را مقتدر ساخت اما نتوانست وفاداری پایداری ایجاد کند. اصلاحات شتاب‌زده و الگو از بیرون امان‌الله‌خان و واکنش شدید قبیله‌ای و دینی اثبات کرد که حذف عصبیت‌های سنتی بدون جانشین‌سازی موفق به فروپاشی می‌انجامد. دوران نادرشاه و ظاهرشاه نشان‌دهنده مرحله آخری چرخه محمدزایی بود؛ دولت به شکل پادشاهی با ائتلاف محافظه‌کار و رجعت به عصبیت قبیله‌ای مدتی بقا یافت ولی نتوانست عصبیت ملی و فراگیر به‌وجود آورد. نفوذ ایدئولوژی‌های مدرن مانند کمونیسم و اسلام همچنین فساد دربار عصبیت خانوادگی این پادشاهی را نیز نابود کرد و با کودتای ۱۹۷۳ این طایفه نیز طبق الگوی خلدونی جای خود را به نیروی تازه داد.

در کل تاریخ افغانستان در این محدوده زمانی و مطالعه آن نشان داد که دولت‌سازی پایدار در جامعه‌ای با بافت عمیق قبیله‌ای تنها زمانی ممکن است که یا عصبیت‌های قبیله را به‌طور کامل در خود مستحیل کند یا آن را به رسمیت شناخته و در ساختار قدرت به‌گونه واقعی شریک نماید. راه دوم عاقلانه‌تر به نظر می‌رسد. به هر صورت ناکامی هر دو رویکرد در افغانستان معاصر ناپایداری تاریخی این کشور را ظاهر می‌سازد و نظریه ابن‌خلدون را همچنان به‌عنوان الگوی معتبر برای تحلیل پویایی‌های سیاسی آن مطرح می‌کند.

فهرست منابع:

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۵۲)، مقدمه، مترجم: محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. آزاد ارمکی، تقی، (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی ابن خلدون، تهران، انتشارات تبیان.
۳. اولسن، آستا، (۱۳۸۹)، اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم: عبدالقیوم سجادی، کابل، واژه.
۴. بارفیلد، توماس، (۱۳۹۵)، افغانستان: تاریخ فرهنگی و سیاسی، مترجم: رضا مرادی، تهران، مروارید.
۵. تاریخ مختصر پنج دهه اخیر افغانستان، (۱۳۹۰)، بی‌نا، انتشارات محسن.
۶. دوپری، لوئیس، (۱۳۸۶)، افغانستان، مترجم: محمدعلی مهمید، کابل، میوند.
۷. دولت‌آبادی، بصیر احمد، (۱۳۸۵)، هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، قم، عظیمی.
۸. روبین، بارنت، (۱۳۹۰)، تکه‌تکه شدن افغانستان، مترجم: عبدالقیوم سجادی، کابل، انتشارات عازم.
۹. سایکل، امین، (۱۳۹۲)، افغانستان مدرن: تاریخ مبارزه و بقا، مترجم: زهرا پوستچی، تهران، خجسته.
۱۰. علی‌آبادی، علی‌رضا، (۱۳۹۵)، جامعه و فرهنگ افغانستان، تهران، الهدا.
۱۱. غبار، میرغلام محمد، (۱۳۴۶)، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، مطبعه دولتی.
۱۲. گرگوریان، وارتان، (۱۳۷۹)، ظهور افغانستان مدرن: سیاست اصلاحات و نوسازی، مترجم: فروز فروزنیاء، تهران، شیرازه.
۱۳. موسوی، محمدجمال، (۱۳۹۳)، بررسی مقایسه‌ای عوامل سقوط تمدن‌ها از دیدگاه ابن خلدون و توین‌بی، قم، ترجمه و نشر المصطفی.
۱۴. یوانز، مارتین، (۱۳۹۶)، افغانستان: مردم و سیاست، مترجم: سیما مولایی، تهران، ققنوس.